

فاشیزم *Faschism*

اصطلاح فاشیزم از کلمه فاشیزمو *Faschismo* در زبان لاتینی گرفته شده و عبارت است از دسته‌یی از چوبهای کوتاه به هم بسته و یک عدد تبر، که در روم قدیم به عنوان سمبول قدرت در جلو صفوف سپاه حمل میشده است.

معنای خاص آن را میتوان به عنوان یک مفهوم تاریخی، در نام جنبشی در سال ۱۹۱۹ میلادی و نوعی حکومتی در بین سالهای ۱۹۲۲-۱۹۴۳ در ایتالیا به رهبری موسولینی دریافت. این واژه بعدها در مفهوم وسیعتری به کار رفت و به دیگر رژیمهای دست راستی که دارای ویژه گیهای مشابهی بودند، اطلاق شد.

به نظر موسولینی «فاشیزم یک مفهوم مذهبیبست که انسان در آن وابسته به قانونی اعلی و اراده واقعیست که از فرد تجاوز میکند و به عضویت یک جامعه روحانی ارتقا مییابد. به نظر میرسد کسانی که در سیاستهای مذهبی فاشیزم، چیزی جز فرصت طلبی ندیده اند، این معنی را نفهمیده اند که فاشیزم علاوه بر آنکه یک سیستم حکومتیبست، بالاتر از همه، یک سیستم فکری نیز هست. فاشیزم با همه تجربه های فردی دارای طبیعت مادی- مانند آنچه در قرن هجدهم رواج داشت- مخالفت میکند.

فاشیزم مخالف استقلال فردی و طرفدار دولت است و برای فرد تا آن جا ارزش قایل است که با دولت، یعنی وجدان و اراده عمومی انسان در وجود تاریخی وی، منطبق شود. اصول آزادی دولت را در مقابل مصالح فرد انکار میکند؛ اما فاشیزم، دولت را به عنوان یک واقعیت حقیقی مبنا قرار میدهد.» (فرهنگ سیاسی نوشته غلام رضا علی بابایی ص ۳۹۶-۳۹۷).

هدف فاشیزم برقراری دولت قدرتمندیست که در آن فقط یک حزب- حزب فاشیبست- انحصار قدرت را در دست داشته باشد و یک رهبر با ویژه گیهای فرماندانه و با قدرت دیکتاتورانه بر آن حکومت کند. فاشیزم، پرستش زور و توسعه قدرت و بزرگداشت جنگ را با استفاده از شعارهای تحمیق کننده، ملی، مذهبی، قومی و نژادی هدف اساسی خود قرار داده و در مراحل

مختلف رشد مناسبات اجتماعی- اقتصادی به خصوص رژیمهای بورژوازی، صلح، رفاه، همزیستی مسالمت آمیز، انواع آزادیها و دموکراسی را مورد تهدید و یورش بیرحمانه قرار داده، چنانچه خاطره های خونین جنگهای اول و دوم جهانی را بشریت نمیتواند فراموش نماید.

فاشیزم در ایتالیا توسط موسولینی و تدوین اصول اساسی آن به نام "دانشنامه ایتالیا" در سال ۱۹۳۲ میلادی منحیث یک حزب سیاسی با گردهمایی افرادی از طبقه های متوسط و سرمایه داران ایتالیایی و اغوای جوانان وطنپرست و روستاییان گرسنه و افراد ناراضی از وضع اغتشاشی آن سرزمین که هیچ گونه اطلاعی از اهداف شوم و تباه کن فاشیزم نداشتند و صرفاً به دور شعارهایی از قبیل نجات ایتالیا از خطر بلشویزم و بازآوری شوکت و افتخار امپراتوری روم باستان، پا به عرصه وجود گذاشت. در "دانشنامه ایتالیا" موسولینی اصولی را در دو قسمت: یکی آنچه فاشیزم با آن دشمن است و دیگر آنچه فاشیزم هوادار آن است بیان کرده است.

- به اساس بیان موسولینی در دانشنامه مذکور، فاشیزم با صلح پایه دار منحیث خیال زیانمندی نگریسته و باور ندارد، فاشیزم با مارکسیزم و دیگر اشکال اندیشه سوسیالیستی مخالفت ورزیده و با دموکراسی نیز سر ستیز دارد.

- موسولینی پس از رد جنبه های فوق از دیدگاه خود می افزاید که: فاشیزم عناصری را که «در لیبرالیزم و نظریه های سوسیال دموکراتیک ارزش حیاتی دارند» نگاه میدارد و این عناصر را به «قرن جمع باوری (کلکتیویزم)، به عبارت دیگر، به قرن دولت می آورد.» زیرا «اساس فاشیزم مفهوم دولت است. . . یعنی مطلقاً که در قیاس با آن همه افراد و گروهها نسبی هستند و تنها در رابطه با دولت وجودشان معنادار است.» دولت فاشیست «حکومت قدرت و خواست قدرت مجسم است: سنت رومی در این جا آرمان قدرت در حال عمل است. . . از نظر فاشیزم رشد امپراتوری نمودار زنده بودن و خلاف آن نشانه زوال یافتن است.» (دانشنامه سیاسی اثر داریوش آشوری ص: ۲۳۵-۲۳۶ نشر مروارید).

برعلاوه ایتالیا، فاشیزم در وجود حزب نازی (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان) در کشور آلمان به رهبری آدولف هیتلر و به حمایت مستقیم بورژواها، بانکداران و سایر اقشار متوسط حال، در سال ۱۹۲۵ در شهر مونیخ آلمان ایجاد و مرام آن نخست از همه جلوگیری از رشد افکار مارکسیستی و سوسیالیستی در آن سرزمین و همچنان جهت بازگردانی به اصطلاح عظمت آلمان و از میان بردن پیامدهای شکست آلمان در جنگ جهانی اول و رهایی از تورم پولی و بحرانهای ذاتی رژیم سرمایه داری آن وقت بود. سیاست گسترشگری نازیها منجر به درگیری

جنگ دوم جهانی و تباهی ملیونها انسان بیگناه گردید. نازیسم توانست مهمترین اصلی را به فاشیسم بیفزاید و آن عبارت است از نظریه برتری نژاد آریایی بر دیگر نژادها و فرمانروایی بر سایر نژادها که این را هیتلر «**نظم نوین جهانی**» مینامید!

پیروان فاشیسم در اسپانیا، تحت نام فالانژ به اسپانیایی (فالانخه) حزبی را تحت رهبری خوزه آنتونیو پریمو دو ریورا، پسر دیکتاتور پیشین، در سال ۱۹۳۳ بنیان گذاشتند و از اتحاد آن با دیگر دسته های فاشیست در همان سال «فالانخه اسپانیولا» به رهبری وی به وجود آوردند. تفاوت فاشیسم اسپانیا با فاشیسم آلمان و ایتالیا این است که به سنتهای ملی، به ویژه سنتهای پادشاهی و مسیحی اسپانیا، اهمیت فراوان میدهد، اما در قبال اندیشه های سوسیالیسم و کمونیسم موضع مشابه با فاشیسم آلمان و ایتالیا دارد.

قابل یادآوری میدانم که فاشیسم در شکل میلیتاریزم نیز ظهور کرده و تاریخ نه چندان دور بشریت شاهد این ادعاست. به طور مثال میتوان از رژیم توسعه طلب و ارتش سالار جاپان تحت رهبری **هیدگی توجو** طی سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ نام برد که یکی از همدستان و متحدان فاشیسم و نازیسم، میلیتاریزم جاپان به خصوص در زمان جنگ دوم جهانی به شمار میرود. در میلیتاریزم جاپان میتوان چهار حالت فراهم شده را در سازمان دولتی که ارتش سالار (میلیتاریست) نامیده میشود به قرار ذیل مشاهده نمود:

- جنگجویی،
- سروری ارتش بر دستگاه دولت،
- بزرگداشت نظامیگری،
- و بسیج کشور برای هدفهای نظامی.

با در نظر داشت نکته های فوق و وضعیت کنونی جهان میتوان چنین نتیجه گرفت که، فاشیسم از لحاظ نظری و اندیشه یی محصول توسعه نژادباوری و امپریالیسم بوده و از نظر اجتماعی-اقتصادی محصول بحرانهای اقتصادی و اجتماعی فورماسیون مذکور، به خصوص پس از جنگ جهانی اول و شکست کلی آن در جنگ دوم جهانی میباشد.

به طور کلی، بنیاد نظری فاشیسم بیانگر این امر است که ملت گلیست واحد که دولت مظهر اراده مطلق آن است و هر نوع شگاف در قدرت مطلق دولت نشانه پاشیده گی پیکر ملی و پسرفت آن است. فاشیسم تقسیم ملت به **طبقه ها و کساکش و تضادهای طبقه یی** را انکار میکند و تضاد اصلی را میان ملتها بر سر گسترش ساحة اقتدار و تسلط خود میشناسد و از این جهت مبلّغ سیاست خارجی تجاوزگر است. فاشیسم آیین و روش جداگری نژادی، قهرمان پرستی،

سرآمدباوری، تبلیغ روح جنگجویی و نظامیگری (میلیتاریزم) است. بناً فاشیزم چهره واقعی و نمای انکارناپذیر امپریالیزم در مراحل ایجاد، رشد و انکشاف آن بوده، امروز به اشکال، شیوه ها و عناوین جدیدی - صلح، امنیت، منافع و سایر حقوق و آزادیهای بشری را بیشرمانه مورد تجاوز و تهدید قرار داده، راه دیگری جز انتقال بحران (بحران اضافه تولید مطلق سرمایه و رکود و تورم آن) جهت بقای مظلوم طبقاتی در جهان پیرامونی سراغ نمی‌بینند.

خرابیهای جنگ اول و دوم جهانی، یعنی بین سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ توانست برای مدتی، یعنی بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ دوران کوتاه شگوفایی در شیوه تولید سرمایه داری آن هم به برکت همان خرابیها و اغتشاشها را به بار بیاورد، اما از سالهای ۷۰ قرن بیستم به این طرف پدیده‌یی که منحصراً بحران مستمر تمام جوامع سرمایه داری را فرا گرفته و بحران بزرگ تاریخی نوین شیوه تولید سرمایه داری را با رشد تضادهای طبقاتی و اجتماعی و نیز تناقضها در میان دولتها و نظامها به میان آورده است، دیگر نقاب و پوششهای انسانی رژیمهای استثمارگر امپریالیستی را دریده و نظم نوین جهانی (جهانی شدن سرمایه داری، جهانی شدن فقر، غارت و چپاول منابع مادی و معنوی جهان و جهانی شدن دهشت و سلطه گری استعماری در شکل پسامدرن آن و در واقع بروز «نیوفاشیزم» و «بربریت پسامدرن») را برای بشریت خسته از همه بیعدالتیها به ارمغان آورده و همواره جهت گسترش پایه ها و ضوابط مربوط به منش خود از نهادهای ارتجاعی و همبسته گان تاریخی خود در سراسر گیتی استفاده مقطعی نموده، دیکتاتوری سرمایه داری را تحت نام دموکراسی عرضه میدارد!

www.ayenda.org